

## درباره شهر

### On The City

نویسنده: دورین مسی<sup>#</sup>

*Doreen Massy*

#### چکیده:

اسماعیل سراج‌الدین اقتصاددان نامدار پاکستانی الاصل که برای نخستین بار ایده شاخص‌های توسعه انسانی را جایگزین مفهوم نارسای تولید ناخالص ملی برای سنجش رشد یافتگی کشورها کرد، گزارشی درباره اثرات رشد بی‌سابقه جمعیت بر کیفیت زندگی در شهرها برای بانک جهانی (۱۹۹۷) تهیه نمود. در این گزارش مشکلات شهرهای جهان در حال توسعه از قبیل رشد بی‌عدالتی، کمبود منابع، فضای رقابتی و بی‌اعتنایی جهان ثروتمند به مشکلات جهان سوم مورد بحث قرار گرفته است. در مقاله حاضر، نویسنده با اشاره به گزارش سراج‌الدین به مسائل پیش روی توسعه این شهرها و قطبی شدن آنها می‌پردازد و توسعه کالبدی آن‌ها را جدا از توسعه اجتماعیشان نمی‌داند.

#### کلید واژه:

تراکم (density)، انبوهی (intensity)، زمان - فضای زنده، تنش و تقابل، انعطاف‌پذیری، آمیختگی، گستردگی، همجواری فضایی، پیکربندی فضایی شهری، ابتکارهای انسانی، اراده سیاسی انسانی، ماهیت مردم‌آمیزی، فرهنگهای محلی، خیر همگانی، جامعه مدنی، شهر همبسته، فضایی اندیشیدن.

پس از خواندن این مقاله، چهار نکته خاص در ذهن مانده است:

۱. ابعاد و آهنگ گسترش شهرها به گونه‌ای که در حال حاضر با آن مواجه‌ایم.
۲. گسترش شهرها نه صرفاً در یک بستر بی‌عدالتی و نابرابری، بلکه در زمینه‌ای رخ می‌دهد که بی‌عدالتی در آن رو به فزونی است: در سال ۱۹۶۰، دارایی توانگرترین مردم که بیست درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دادند، سی برابر دارایی بیست درصدی از جمعیت جهان بود که تهیدسترین مردم دنیا به شمار می‌آمدند؛ در حال حاضر این نسبت به شصت رسیده است.
۳. دامنه این بی‌عدالتیها بسی فراتر از ارقام درآمد و ثروت است و همه جنبه‌های چگونگی گذران این میلیاردها شهرنشین را در شهرهایشان فرا می‌گیرد؛ هر روز ۱/۳ میلیارد نفر در هوایی زندگی می‌کنند که برای تنفس نامناسب دانسته شده است.
۴. این حکم در آن مقاله آمده بود: «مبرمترین مشکل این

<sup>#</sup> دورین مسی استاد جغرافیا در دانشگاه آزاد بریتانیاست. از کتاب‌های اخیر او می‌توان تقسیم فضایی کار (چاپ دوم، ۱۹۹۵) و فضا، مکان و جنسیت (۱۹۹۴) را نام برد.

است که توانگران - چه کشورهای غنی و چه افراد توانگر - خود را از درگیری کنار می‌کشند و به تهیدستان پشت می‌کنند.»  
گویی انواع گسستی که در حوزه اقتصادی و اجتماعی به آنها توجه کرده‌ایم در اینجا در جنبه‌های سیاسی بازتاب یافته‌اند. سراج‌الدین در این مورد تاکید می‌ورزد که «راه‌حله‌ها تحقق یافتنی اند. موضوع این است که برای اقدام از اراده سیاسی برخوردار خواهیم بود یا خیر...».

گاهی که چنین مباحثی را در مقیاسی جهانی می‌خوانم (و ما اکنون دیگر ناگزیریم در مقیاسی جهانی بیندیشیم، و تصورات خود را به پرواز درآوریم)، فقط حس می‌کنم که همه چیز بر من چیره شده است. آیا شهرهایی با مقیاس و پیچیدگی‌ای که هم اکنون با آنها رو به رو هستیم، از لحاظ زیست محیطی یا اجتماعی پایدارند؟

با اینهمه، شهر مکانی هیجان‌انگیز است و برای آتیه بشریت حکم امید را دارد، زیرا:

- مکانی است که در آن فرهنگها با هم در می‌آمیزند و پدیده‌های جدید سر بر می‌آورد؛

- کوره حوادث و محل پیدایش ایده‌ها و فعالیت‌های نو است؛

- مکانی است که در آن مردم می‌توانند گاهگاهی از قوانین و مقررات محدود کننده و دلگیر و خفقان‌آور یک «اجتماع» کوچک بگریزند.

عنوان پدیده‌ای اساساً تناقض آمیز آشنا شدم؛ در اینجا ما با این تناقض یا پارادوکس در گسترده‌ترین مقیاسش مواجه‌ایم. آیا «شهر» قرار است به عنوان ارائه‌کننده دیدی ناکجاآبادی تلقی شود، یا الزاماً پناهگاهی است که در چارچوب آن عناصر دژستانی<sup>(۱)</sup> ترین هراسهای ما آشیان گرفته‌اند؟ شاید هر دو نظر درست باشد.

در این مقاله کوتاه می‌خواهم به این دو مورد بپردازم. برای انکشاف و پی بردن به این سرشت دو رویه شهر، و برخی تشبیهایی که در شهرها به آنها برمی‌خوریم، باید رهیافتی را برای مطالعه شهر اختیار کنیم، راهی بیابیم برای فهم و درک منشاء این تنشها و پی بردن به پیچیدگی آنها. گام نخست به سوی اتخاذ چنین رهیافتی را در این مقاله خواهیم برداشت.

## درباره فضا و شهر

چشم‌اندازی نظری را برمی‌گزینیم که به این واقعیت تاکید می‌ورزد که شهرها، هم تک تکشان و هم در ارتباط با یکدیگر، پدیده‌هایی فضایی اند. این امر در نخستین نگاه به نحو شگفتی بدیهی به نظر می‌رسد. البته که شهرها «فضایی» اند: آنها فضا هستند، آنها در فضا وجود دارند. این حرفها درست‌اند اما

منظور، چیزی فراتر از اینهاست. از یک طرف، در سالهای اخیر در چارچوب علوم اجتماعی در این که چگونه خود فضا به صورت مفهوم درمی‌آید و مجسم می‌شود، تحولی دورانساز به وقوع پیوسته است. فضاهایی که در آنان روزگار خود را می‌گذرانیم، و در آنها جهان - و شهرها - سازمان پیدا می‌کنند فراورده‌های اجتماعی تلقی می‌شوند، و فراورده‌های اجتماعی از روابطی شکل می‌گیرند که مابین مردم، کارگذارها، مؤسسه‌ها و مانند اینها برقرارند. از این رو، یکی از راههای شناخت شهرها باید از طریق الگوهای خاص چنین روابطی باشد که مابین الگوهای گسترده‌تر رابطه با سایر شهرها و با بقیه جهان شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، می‌خواهیم استدلال کنیم که با فضایی اندیشیدن، و با منظور کردن تحولاتی که در مسیر تجسم و سازماندهی فضا صورت می‌گیرد، می‌توانیم چیزی خاص، و مفید، را در شناخت آن چیزی که سراج‌الدین در مقاله‌اش «ظهور قرن شهرنشینی» نامید، سهیم کنیم.

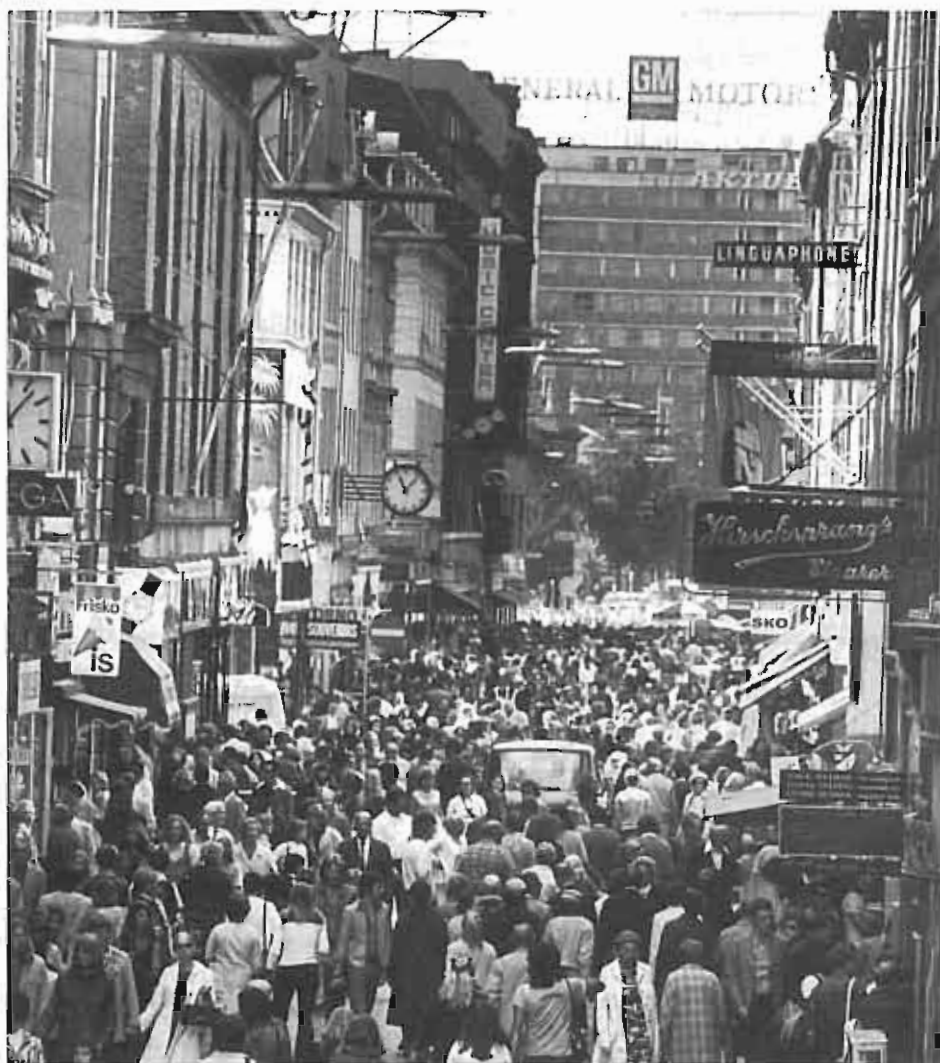
پس، بحث خود را با ترسیم خطوط کلی سه عنصر از چیزی آغاز می‌کنیم که می‌توان منظور از آن رافضایی اندیشیدن به شهر بیان کرد.

## ۱. شهر به مثابه چیزی صرفاً فضایی

بارها در نوشتارها شهرها را از جنبه انبوهی‌اشان<sup>(۲)</sup> مشخص کرده‌اند. در جایی از شیوه‌های گرد هم آمدن شهرها و ترکیب شدن مردم و فعالیتها صحبت شده است، مامفورد<sup>(۳)</sup> اصطلاح «شبکه جغرافیایی» را ساخته تا این معنا را به این وسیله ثبت کند. در جایی دیگر بر «کمیت محض بر هم کنشهای احتمالی اجتماعی» در شهر تاکید و این استدلال مامفورد نقل شده که «هیچ جای دیگری مانند شهر مردم را گرد هم نمی‌آورد». در اینجا معنی اصطلاح «انبوهی» نیز روشن می‌شود. از دو جنبه سخن به میان می‌آید: جنبه‌های زمان و فضا (شهر در حکم مجموعه‌ای که به برقراری پیوندها در داخل شبکه‌ای از مناسبات درونی با گسترش فضایی، شتاب می‌بخشد) و جنبه‌های ابعاد یا اندازه مابین تراکم<sup>(۴)</sup> و ناهمگنی (عدم تجانس) تمایز قائل می‌شود. ما در تلاشمان برای هر چه روشتر کردن مفهوم انبوهی باید، مثلاً، انبوهی ساده فضای ساخته شده، یا شهر به عنوان اسیرکننده و تبدیل‌کننده طبیعت («شهر هرگز دور از طبیعت نیست... شهر فقط با ساختن خودش و طبیعت از نو [وجود دارد]») را اضافه کنیم.

1. dystopic  
3. Mumford

2. intensity  
4. Density



را کشف کرده‌اند:

طبقات و ضرب آهنگهای متعدد شهر، جابه‌جایی ضرب آهنگها، و جا به جایی کسانی که با این ضرب آهنگها زندگی می‌کنند، همچنان که سپیده دم در دامن صبح صادق جلوه‌گر می‌شود، همزیستی دو دنیای رسمی و غیررسمی در ناپروبی و سائو پائولو، ازدحام کسب و کار شتابان و اضطرابی که از کنار شکیبایی گدایان خیابانها می‌گذرند، طبقات اجتماعی مختلف با ضرب آهنگهای مجزا و طبقاتی که فضاها را خاص خودشان را خلق می‌کنند و در کنار هم به حرکت در می‌آورند: «ضرب آهنگها و جنبشهای روزانه شهرها به طور معمول فضای شهر را رمزگذاری و تقسیم می‌کنند».

● می‌توانیم فضا - زمانهای مجزا را در داخل انبوهی تعمیم یافته آشکارسازی کنیم.

● و این طبقه‌های مختلف، فضا - زمانهای گوناگون، می‌توانند با هم تلاقی کنند و بر یکدیگر تأثیر گذارند، می‌توانند یکدیگر را دفع کنند، و می‌توانند با بی‌تفاوتی با هم

اما شاید مهم‌ترین موضوع این است که این انبوهی چیزی است که به مثابه اثری از تمام این مجموعه‌ها و بر هم کنشها ظهور می‌کند. و در جایی دیگر در قالبی که آن را «وجه معنی‌دار حیات شهر» عنوان کرده‌اند، این امر توضیح داده می‌شود که چگونه انبوهی چیزی است که حس می‌شود. انبوهی چیزی فراتر از اندازه صرف، تراکم، یا ناهمگنی به تنهایی، است. بنابر آنچه که گفته‌اند، «انبوهی عبارت است از حاصل آنچه که وقتی اتفاق می‌افتد که تعداد زیادی از مردم گرد هم آیند... این معنا از برهم کنشهای اجتماعی در چارچوب شهر ظهور می‌کند...»

● پس، ابتدا باید شهر را، به عنوان یک پدیده فضایی بخصوص، در حکم منطقه‌ای با شبکه‌های برهم کنشی فشرده خاص، که از آنجا آثار حادی بروز می‌کند، و در درون نواحی‌ای قرار گرفته که بر هم کنشها در آن بیشتر پراکنده و با فاصله‌اند، تجسم کرد.

به علاوه، می‌توانیم از این فراتر هم برویم. پژوهشگران بخصوص به درون این انبوهی نگرسته و «دنیاهای متعددی»

تداخل و هم پوشانی کنند. اینها در قالب رقص مداوم پیکربندیهای فضا - زمان همزیستی می‌کنند. اما هم تراز نیستند.

«به بیان دقیقتر نکته این است که ضرب آهنگها و جنبشهای روزانه شهرها به طور معمول فضای شهری را بر شالوده‌ای نابرابر رمزگذاری (گذرداری) و تقسیم می‌کنند که به ندرت پذیرفته و به رسمیت شناخته می‌شود.» در آنهنگابو<sup>(۱)</sup> طبقات اهل کسب و کار و حرفه، با آغاز کار روزانه رسمی، با گامهای بلند و شتابان چنان خیابانها را در می‌نوردند که گویی در ملک خودشان راه می‌روند؛ گویی حکایت آنها تنها داستانهایی است که باید نقل شوند. آنان خیابان را به فضا - زمان خودشان (خیابان برای روزهای رسمی کار) تبدیل می‌کنند. «آنها» از طریق تفوق عددی، به کمک پلیس گشت خیابان و نگهبانان و حافظان خصوصی، «تلاش می‌کنند اثر دیگران را پاک کنند»؛ اما حیات سایر طبقات هنوز هم ادامه دارد، تا در سایر مکانها، در زمانهای دیگر ظهور کنند. زنان فیلیپینی که روزگارشان در ظرف هفت روز هفته صرف کار خانگی برای دیگران می‌شود - و زمان - فضای زنده آنها از دیده شناسایی همگان پنهان مانده - در روزهای یکشنبه، در محوطه بیرونی کلیسای کاتولیک، در برابر چشم همه به خروش و طغیان درمی‌آیند.

به این ترتیب، شهرها انبوهی‌هایی با تمایز داخلی اند، اما انبوهی گشوده هم هستند. حیات هر شهر در ارتباط درونی با سایر شهرها و با نواحی غیرشهر تداوم می‌یابد: «شیکاگو در قطب انواع متعدد ارتباطها قرار داشت: ارتباطهایی که از شهر به نواحی بیرونی آن امتداد می‌یافت؛ پیوندهایی که مردم را در محدوده شهر کنار یکدیگر می‌آورد». مجموعه ارتباطهای داخلی آن چیزی است که امکان بالقوه انبوهی را فراهم می‌آورد؛ پیوندهای بیرونی شهر را با انرژیهای جدیدی (از خوراک تا فرهنگها و ایده‌های تازه وارد) تغذیه می‌کنند. به علاوه، از طریق همین گستردگی شهرها و وجود ارتباطهای متقابلشان بود که انسجام و یکپارچگی آنها در قالب وابستگی متقابل حفظ شده است و توانسته‌اند مسیر خاص و مشخص خود را تعقیب کنند.

● ما در جستجوی قدرت تخیلی جغرافیایی هستیم که بتواند هم به اندرون و هم به فراسوی شهر بنگرد و این دو چیز را در ذهن در حالت تنش و تقابل حفظ کند.

چنین طریقه نگرینی به یک شهر - به مثابه یک نوع انبوهی گشوده - بسی تجریدی و انتزاعی است. اما بلافاصله بعضی چیزهای مهم را به خود می‌گیرد و جذب می‌کند. اولاً، ما را در شرایط کلی توانایی می‌بخشد که پیچیدگی قلمروهای

متعدد شهر را به تصور آوریم. تاکید بر این است که می‌خواهیم هم چندگانگیها و هم گسسته‌های شهر را بشناسیم و قادر باشیم شهر را به صورت یک کل درک کنیم. ثانیاً، برای این که اندکی از تجرید این مفهوم بکاهیم، به یاد آوردن این نکته مهم است که پیوستگیهای درونی شهر و مابین شهرها فرایندهای واقعی، دشواریاب و استوارند (راه‌پیمایی شاق اسپانیاییها در مسیرهای کوهستانی به سوی تانوج تیت لان<sup>(۲)</sup>، تکاپویی که می‌تواند به هزینه برقراری گفت و شنود درباره اختلاف نظرها انجام شود، سرمایه‌گذاریهای پرمخاطره کشاورزان برای احداث یک رشته خط آهن به شیکاگو)؛ از طریق همین برهم کنشهای واقعی، و نه به واسطه سیستمی نسبتاً انتزاعی، یگانه و جهان گستر است که شهرهای کوچک هم یکپارچه‌اند و هم تفرد خود را حفظ می‌کنند. و، ثالثاً، این شیوه اندیشیدن در خصوص شهرها بر جنبش، انعطاف‌پذیری و «آمیختگی» به نحوی فشار وارد می‌آورد که روشن می‌شود که هیچگونه رهیافتی به، مثلاً حکومت شهری و برنامه‌ریزی شهری، نه می‌تواند بر مبنای برنامه‌ای قطعی و رسمی انجام گیرد، و نه با فرض هماهنگی یا آرامش دائمی قابل حصولی به نتیجه برسد. نظم شهرها نظمی دینامیک و پویاست. یافتن راهی برای رسیدن به این انعطاف‌پذیری، گستردگی، و چگالی (یا تراکم) بر هم کنش ضروری است: اندیشیدنی در خصوص فرایند. چنین شهرهایی از جمله چالشهایی‌اند که دموکراسی (مردم‌سالاری) با آنها رو به روست.

## فعالیت ۱

لحظه‌ای درنگ کنید و به آخرین جمله‌ای که در بالا آمد بسیندیشید. از چه جهاتی شهرها «چالشهایی در برابر دموکراسی» به شمار می‌آیند؟ صرفاً تامل بر تعریف ما از «شهرها در حکم پدیده‌های بخصوص فضایی» باید شما را به اندیشه وادارد. مثلاً:

● شهر به عنوان یک انبوهی با چه نوع مسائلی، و نیز امکانات، مواجه می‌شود؟

● چرا اندیشیدن در خصوص فرایندها، به جای فکر کردن درباره طرح و برنامه‌های ایستای شهر، ضروری است؟

## ۲. پیکربندیهای فضایی به عنوان مولد<sup>(۳)</sup>

به هر حال، واقعیت برخورداری شهرها از شکل فضایی بخصوص، فقط گام نخست برای ورود به بحث است. به

دلایل فراوانی که بارها به آنها برخورده‌ایم، این فضای بسیار خاص عوارض و آثاری پدید می‌آورد. به این ترتیب، درست در آغاز یک مقاله می‌خوانیم که شهر گرایش دارد به «بیش از حد گسترده جلوه دادن... روابط، فقط اگر آنها را در مجاورت تنگاتنگ قرار دهد» و نیز به استدلال لوئیس مامفورد برمی‌خوریم مبنی بر این که شهر فقط مکانی نیست که در آن قرار است اتفاقات زیادی بیفتند، بلکه، در عوض «شهر، با کنار هم گرد آوردن مردم (و پول آنها) - هم امکان ایجاد شکل‌های جدید را فراهم می‌آورد... و هم نیاز به مردمی دارد که به شیوه‌های جدیدی با یکدیگر بر هم کنش برقرار کنند.»

شهرها ممکن است به طور کلی مظهر شکل‌های فضایی ویژه‌ای باشند، اما آنچه که از آنها درست می‌شود، و آنچه که می‌توان از آنها ساخت، و در واقع این که چگونه می‌توانند تغییر کنند، در اختیار و وابسته به کنشها و ابتکارهای انسانی، و اراده سیاسی انسانی، است.

جورج سیمل یکی از نخستین متفکران مدرن بود که به این آثار و عوارض توجه کرد. به نظر وی تاثیر همجواری فضایی متمرکز یکی از عوامل ضروری ایجاد فاصله اجتماعی است. کسان دیگری آرای وی را پی گرفتند. به این ترتیب، در همان مقاله از ایده‌های لوئیس ویرت در باب چگونگی تاثیر مجاورتهای فضایی فشرده بر رفتار مردم صحبت به میان می‌آید. بنابر استدلال وی «... تماس فیزیکی نزدیک تعداد زیادی از افراد لزوماً یک دگرگونی ایجاد می‌کند... مایلیم نسبت به قلمرو مصنوعات حساسیتی کسب کنیم و آن را تکوین دهیم و به تدریج از طبیعت دور شویم.» این نوع ایجاد فاصله اجتماعی فرد از فرد را بسیت<sup>(۱)</sup> نیز در توصیفش از رانندگانی که مانند ذرات منفردی در ماشین‌های محصور خود که در امتداد آزادراههای امریکای شهرنشین می‌رانند، تشریح کرده است.

آنچه که در این گزارشها و توصیفها، تلویحاً یا به تصریح، مورد بحث قرار می‌گیرد این است که پیکربندیهای فضایی آثار و عوارضی پدید می‌آورند. یعنی، طریقه سازمان یافتن فضایی جامعه (و به بیان دقیقتر، شهر) می‌تواند بر چگونگی کارکرد جامعه یا شهر تاثیر گذارد. مثالهای عنوان شده در بالا در واقع فرضیه‌هایی در این خصوص‌اند که چگونه [آرایش] فضایی خاصی که شهر - بخصوص انبوهی آن را - تشکیل می‌دهد می‌تواند بر رفتار و برهم کنش اجتماعی تاثیر گذارد.

هر گاه موضوع را به این ترتیب تعقیب کنیم می‌توانیم آن

چیزی را که ممکن است در مطالب قبلی تناقض آمیز باشد، حل و فصل کنیم. بر چندگانگی شهر بارها تاکید شده است، و در این خصوص بحث شده است که اندیشیدن در چارچوب یک وجود و ماهیت منحصر به فرد و تک، یعنی «شهر» مشکل آفرین است. شهر، به این معنی، به خودی خود یک تک بازیگر نیست. و با همه اینها «شهر» در شکل بخصوص «شهریت یا شهر بودن» برآستی می‌تواند منشأ آثاری باشد. و همین جنبه اخیر - اثر پیکربندی فضایی شهر - است که کسانی چون سیمل، ویرت، و اسنل سعی می‌کنند در نوشته‌های خود آن را ثبت و ضبط کنند.

البته، پیکربندیهای فضایی می‌توانند به شکل‌های متعددی ظاهر شوند. اندیشمندانی که هم اکنون از آنها یاد کردیم، توجه خود را عمدتاً بر تراکم، مجاورت و همجواری متمرکز کردند. و اثر چنین همجواریهایی را می‌توان در سطوحی غیر از سطوح واکنش اجتماعی افراد، آشکارسازی کرد. مواجعه تاریخی آرتکها و اسپانیاییها در سال ۱۵۲۱، دقیقاً از سنخ چنین حالتی بود: برخورد و مجاورت فضایی دو دنیا، دو تاریخی که بیش از این از یکدیگر مجزا بودند. این نتیجه نه تنها پیامد تهاجم به شهر کهن و برآمدن شهر نو بود، بلکه مکزیکوسیتی را به عنوان یک اجتماع دو رگه کلاسیک به وجود آورد. به این ترتیب، اینها آثار پیوندهای فضایی آن چیزی‌اند که به آن «همجواری جغرافیایی» می‌گوییم، به نظر ما: «همجواریهای جغرافیایی» نو، تاریخهای نو می‌آفرینند. پیوندها در فواصل دورتر نیز، همین کار را انجام می‌دهند. شبکه‌های ارتباطات، قدرت و نفوذی که مابین شهرها پیوند برقرار می‌کنند، تأثیرات خود را بر یکدیگر وارد می‌آورند. تا اندازه‌ای پیوندهایی از همین نوع است که از شهرها مکانهایی جهان - میهن<sup>(۲)</sup> می‌سازد که غالب شهرها از این گونه‌اند.

عواقب گسست و انقطاع نیز به همین اندازه مهم است. کاسلز<sup>(۳)</sup> بی‌درنگ درباره نابرابریهایی قلمفرسایی می‌کند که می‌توانند مستلزم گسست باشند، و پیامدهای اجتماعی بالقوه‌ای را ایجاد می‌کنند: شهرهای گسسته ممکن است در جهت یافتن نقشی جدید به تکاپو و جُود و جهد برخیزند. مامفورد با دلتنگی درباره چیزی دم می‌زد که می‌تواند آثار گسترش کم تراکم شهر قلمداد شود.

● به این ترتیب، استدلال، بر این پایه استوار است که شهرها را می‌توان به صورت فضایی شناخت و شکل ویژه پیکربندیهایی که این شهرها را تشکیل می‌دهند بر «آنچه که

1. Sennett

2. Cosmopolitan

3. Castells

درآینده پیش خواهد آمد» تاثیر خواهد نهاد.

## فعالیت ۲.

آیا می‌توانید آثار فضایی دیگر را بازشناسید؟ برخی مثالها و نمونه‌های این وضعیت می‌توانند از این قرار باشند: راهی که بتوان با بهره‌برداری از آن تمایزها را تقویت کرد؛ مفهوم «رویدادهایی که فضا سازی را فعال می‌کنند»؛ قدرت محیط زیست پا گرفته شده در پذیرا شدن شما به عنوان یک عضو یا طرد کردنتان به عنوان «نامتعلق به مکان».

اگر نماینده برگزیده یک شهر یا جزئی از یک شهر می‌بودید، باید بر چه نوع مسائل ناشی از این اثر فضایی بودن غلبه کنید؟ مثلاً آیا درست است که گروههایی از مردم از بعضی مکانها طرد شوند، یا هر کسی بتواند به هر جایی که بخواهد برود؟

این مسئله بسیار پیچیده است، از این رو انتظار نداشته باشید که به نتیجه‌ای سریع و آسان برسید. ممکن است «پاسخی کلی» وجود نداشته باشد. (این موضوع به مکانها و گروههای مردم بستگی دارد.) اما باید چندتایی مثال بیاورید و درباره این موارد بیندیشید:

● آدمها چگونه طرد می‌شوند (طبق قانون، بنا بر عرف، از طریق عمل خصمانه، بنا بر مشکلات دسترسی فیزیکی (طبیعی)...)؟

● روابط متضمن قدرت کدامند؟ (آیا عبارت است از دفاع مقتدرانه از مکانهای خصوصی اشان، یا این که گروههای آسیب‌پذیر به مکانی نیاز دارند که حس امنیت یا بودن در خانه خود را به آنها القا کند؟)

## ۳. گسترده‌گی پیامدها

اما، اگر تصور کنیم که یک شکل فضایی ویژه لزوماً به یک اثر اجتماعی خاص می‌انجامد، راه خطا پیموده‌ایم. این یک رابطه علت و معلولی قطعی و ساده نیست. برخلاف اظهارات اسنل درباره تاثیر حیات شهر، ژان ژاکوبز آمیختگی و بر هم کنش بسیار فعالتری را تشریح کرده است. شاید این هر دو مورد جاری باشد. ویرث عنوان کرده است که شهرها فرصتهایی را در اختیار مردم نهاده‌اند تا انواع جدید بر هم کنش اجتماعی را «قید و بندهایی که به پیوندهای خویشاوندی، همسایگی، احساسهای مشترک، سنت و نگرشهای «عامیانه» متکی نباشند - برقرار کنند. هیچ تضمینی وجود ندارد که این فرصت به کف آید. شرح و وصف ریچارد اسنل درباره هنجار گسیختگی شهرنشین مجهز به وسایل نقلیه موتوری مرثیه‌سرای و سوگواری بود، اما او بر این اعتقاد هم بود که

باید چیزی تغییر کند و متحول شود و در مقالاتی متعدد این بحث پیش آمده است که همجواری فضایی کافی نیست که هر گونه پیامد و نتیجه خاص را تضمین کند. برای این که همجواری به صورت شهر در بیاید، بایستی اتفاق دیگری هم بیفتد. در مقاله اسمعیل سراج‌الدین یک مورد آشکار از گستردگی چنین پیامدهایی ارائه شده است. هم جواریهای فضایی که عبارتند از شهرهای «جهان سوم» (و، در واقع، «جهان نخست») واجد پیامدهای اجتناب‌ناپذیر نیستند. کاری که می‌توان درباره آنها انجام داد، به منابع، به آنچه که در مورد سطوح نابرابری اتفاق می‌افتد (به بیان دیگر، درباره این که آیا محدودیتهایی برای سیاستگذارهای اقتصادی موجد نابرابری قرار داده خواهد شد یا خیر)، و به تعهد و مسئولیت سیاسی بستگی دارد.

پس، «پاسخ» به پرسش گشوده ما (آیا شهرهای امروزی از لحاظ زیست محیطی یا اجتماعی پایدارند؟)، بستگی دارد به: کنش آدمی. شهرها ممکن است به طور کلی مظهر شکل‌های فضایی ویژه‌ای باشند، اما آنچه که از آنها درست می‌شود، و آنچه که می‌توان از آنها ساخت، و در واقع این که چگونه می‌توانند تغییر کنند، در اختیار و وابسته به کنشها و ابتکارهای انسانی، و اراده سیاسی انسانی، است.

## درباره برخی تنشهای مکان - فضایی<sup>(۱)</sup> شهری

یکی از راههای مؤلد بودن پیکربندیهای فضایی در محیط شهری این است که این پیکربندیها دقیقاً تنشها، یا تناقضها (پارادوکسها)، و مسائلی را پدید آورند که ما قبلاً هم به آنها اشاره کرده‌ایم. این تراکم محض کنشهای متقابل، و هم جواری تعداد زیادی تمایز و اختلاف است که هم هیجان و طراوت شهر و هم امکان بالقوه نوآوری فرهنگی آن، و نیز تشویشها و نیاز به در خود فرو رفتن شهروندان را ایجاد می‌کند. همین واقعیت تراکم جمعیت می‌تواند یا به گسترش بیماری و یا به امکان فراهم آوردن نسبتاً ارزان خدمات پزشکی محلی مطلوب «منجر شود». این امر به چیزی منجر خواهد شد؛ آنچه که نتیجه می‌شود یک انتخاب اجتماعی است. این انتخاب می‌تواند بسیار انعطاف‌پذیر و در معرض تحول دائم باشد که اشتیاقی را برای رسیدن به جامعه‌ای کلاً بسته و ایمن به وجود می‌آورد. گرد هم آمدن تمایزهای فضایی می‌تواند آمیزشهای جدید یا خصوصتهای تفرقه‌افکنانه جدید به وجود آورند: «مکان یا فضا» می‌تواند تماس و برخورد را ارتقاء دهد یا دستمایه جدایی و انفکاک قرار گیرد.



هفت شهر / سال سوم / شماره ۶۰۷

یکی از درون‌نمایه‌هایی که قبلاً در نوشتارها پیرامونشان بحث شده عبارت است از مضمون اشتراک و اختلاف. شهرها عبارت‌اند از همجواریهای عظیم و غول‌آسا: شهرها زیستگاه مردمی با طیف بسیار متنوع‌اند، مردمی که در امتداد گستره وسیعی از خطوط تقارن اختلاف و تفاوت - مثلاً، خاستگاه قومی، طبقاتی، زمینه فرهنگی، و تفاوت‌های جنسی - با هم فرق می‌کنند. مردم به دلایل متعدد و متفاوتی، از انتخاب روشن و صریح تا ضرورت‌های تحمیل شده، به شهرها می‌آیند. عنصر جابه‌جایی و مهاجرت، در داخل و مابین شهرها، از جنبه‌های مهم شهر امروز به شمار می‌آید. اما شهرها سکونتگاه نیز هستند، و یک پرسش مداوم - یک فرایند همیشگی جزو و بحث و گفتگو - ضرورتاً باید به چگونگی کنار آمدن این اختلافها با یکدیگر پردازد و مربوط شود. اشتراک و اختلاف چگونه قرار است در سازمان داخلی یک شهر با هم ترکیب شوند؟ منظور از «اشتراک یا اجتماع» در چنین فحوایی چیست؟ آیا اجتماعات ضرورتاً فضایی‌اند؟ و آیا تک تک مردم هر یک فقط به یکی از چنین اجتماعاتی تعلق دارند، یا به چند تا از آنها؟ بعضی آدمها دقیقاً به این خاطر به شهر می‌آیند که از یک اجتماع (شاید از یک روستا) بگریزند و اجتماع دیگری (شاید اجتماعی شادمانه) را جستجو کنند و بیابند.

به بیان دیگر، ماهیت مردم‌آمیزی<sup>(۱)</sup> شهر چیست (او در دنیای بهتر باید به دنبال چه چیزی باشد)؟ آیا شهر قرار است مجموعه‌ای از گروههایی باشد که از لحاظ فضایی از هم جدایند، در آن سوی لبه طیف امکانه‌ها و احتمالات، آمیزه‌ای کاملاً فردی و شخصی است؟ و در حالی که باید به شرایطی بیندیشیم که در آنها مردم‌آمیزی شهر می‌تواند یا باید ساخته شود، این مصداق هم وجود دارد که یکی از شادمانیهای شهر، دست کم در نزد بعضی افراد، می‌تواند همین احتمالی باشد که از گمنامی و ناشناخته ماندن آنها در شهر فراهم می‌آید. در یک انتها، منظور می‌تواند این باشد که فرد می‌تواند در دل جمعیت گم شود، و در انتهای دیگر نمی‌تواند به چیزی بیش از نشستن فرد در یک کافه دلالت کند. باز هم مهم آن که در آنجا مطلقاً کسی را نمی‌شناسد، و به نظاره گذر روزگار می‌پردازد، و به ندرت به بر هم کنش با کسی نیاز پیدا می‌کند. احتمالهای برقراری ارتباط و قطع ارتباط در شهر چگونه با هم درمی‌آمیزند؟

البته، همان‌گونه که ممکن است هنوز هم معترض باشید، پاسخ به چنین پرسشهایی، یا حتی رهیافت به پاسخها، به شرایط این ارتباطها و گسسته‌ها (قطع ارتباطها) بستگی دارد. این که به طور دلخواه یکی دو روز بعد از ظهرها خود را منزوی

کنید چون احساس می‌کنید دوست دارید تنها باشید، با انزوای گدا و در یوزه‌گری که از تمام ساختارهای پیوند بریده (که با به هم پیوستن آنها شبکه‌های مسلط مردم‌آمیزی تشکیل می‌شوند)، دو دنیای متفاوت‌اند. یا آلونک‌نشینهایی که، (گرچه در داخل شبکه‌های ارتباطی خودشان گیر افتاده و حبس شده‌اند)، فقط به صورت حاشیه‌ای و فرعی با پیوندگذارهایی<sup>(۲)</sup> مرتبط می‌شوند که در پس قدرت، پول و نفوذ نهفته‌اند. گسست یا قطع ارتباط می‌تواند به معنای گمنامی موقتی هیجان‌انگیز یا طردی از راه سلب اختیارات کامل باشد. هیچکدام از این موارد وضعیت بهتری به حساب نمی‌آیند. کاسلز قویاً اصرار می‌ورزد که ارتباطهای جدیدی که مابین شهرها برقرار می‌شوند، در این زمانه‌ای که جهانی شدن اقتصاد و فرهنگ رو به فزونی است، دقیقاً به خودی خود عامل و مشمول «گسستگی»<sup>(۳)</sup> روزافزون بخشهای قابل توجهی از فقر جهانی به شمار می‌آیند. به تمام این پرسشها درباره آینده شهرها باید این الحاقیه را اضافه کرد که «برای چه کسانی»؟

پس، مابین اجتماع (اشتراک) و اختلاف، و مابین مردم‌آمیزی و گمنامی، تنشهایی برقرار است. واقعیت «شهری بودن» هم فرصتهایی ایجاد می‌کند و هم مسائلی پیش می‌آورد که باید به آنها پرداخت. همجواریهای شهر می‌تواند تشکیل اجتماعات دلخواه را میسر کند (ویرت)، می‌تواند اختلاطی بی طرف و بی تفاوت را ترغیب کند و برانگیزد، می‌تواند برای تأکید و حتی بزرگنمایی تفاوت‌های موجود (مجموعه‌های مسکونی محصور و دارای نگرهبانی) به کار رود، یا آنها (چهره بیرونی با طراوت رسالت لُس آنجلس) را پنهان دارد و یا (در درون این رسالت) آحاد مردم را در برابر یکدیگر محافظت کند.

### فعالیت ۳

● چرا برای «انواع جدید کنش متقابل اجتماعی» در شهر فرصتهایی وجود دارد؟

● آیا «سطحی بودن [رفتار فرد در اجتماع] و ناشناختگی» که در شهر مقدور است، چیز خوبی است یا بد؟ فقط دنبال اندیشه‌های سرشار نگردید - خودتان چه فکر می‌کنید؟

در چارچوب آن کاوش اجتماع (اشتراک) و اختلاف، «تنش شهری» دیگری نیز بروز کرد: اشتراک و اختلافی که مابین جابه‌جایی و استقرار اتفاق افتاد. پژوهشگرانی توجه

1. Sociability

2. connectivity

3. disconnectness



خود را قویاً بر این موضوع، بر شهر، هم در حکم صحنه ضرباهنگهای اختلاط و هم قلمرو تجسم فیزیکی در محیط زیست جا افتاده و مکانی ایمن برای استقرار معطوف کردند. این هم تنشی مربوط به فضا مندی است.

اخیراً در خصوص این موضوع بحث شده است که در آستانه برآمدن هزاره سوم، دستخوش دگرگونی چشمگیری در شیوه سازمان دهی واقعی فضاها، هم در داخل و هم مابین شهرها، هستیم. در زمینه جهانی شدن - گسترش روزافزون روابط اقتصادی، فرهنگی، و مالی به اقصی نقاط جهان - این بحث به میان آمده است که زندگی ما به نحو فزاینده ای نه «در فضایی از فضاها»، بلکه در «فضایی از جریانها»، می گذرد. چنین استدلال می شود که مرزهای ملی پیش از تهاجم بی امان شرکت های چند ملیتی دارند فرو می ریزند، و «فرهنگ های محلی» به نحو فزاینده ای دستخوش یورش سبک های زندگی و نوآوری های اندک که از جاهای دیگر به چهار دیوارش سرازیر شده اند. اتفاقی که دارند می افتد بی گمان بر همین سیاق اند. برخی موانع و سدها در برابر جابه جایی (جریان) قطعاً دارند از هم می گسلند. با همه اینها گرایش هایی نیز در جهت مخالف یافت می شوند. کماکان موانع و سدهایی به انواع گوناگون دارند برپا می شوند. بنابراین، این موضوع کلاً به معنای «فضایی از جریانها» نیست. همچنان که برخی موانع و مرزها فرو می ریزند، سدها و مرزهای دیگر ساخته می شوند. این روند تا حدودی آینده ای است که تنش مابین جابه جایی و استقرار در آن منعکس می شود؛ و این یک تنش بویژه فضایی است. این تنش به راه و روش های متعددی که فضاها و مکان های قلمرو شهری خود را در آن ایجاد می کنیم، و به روابط قدرتی که در چارچوب آن این کار را انجام می دهیم، مربوط می شود. آنچه محل بحث است این است که چگونه درباره این اختلاط جابه جایی و استقرار از طریق گفتگو توافق حاصل شود و در چارچوب آن فرایند، قدرت از آن کیست.

#### فعالیت ۴

- یکی از چهار مورد زیر را برگزینید و بررسی کنید، درباره:
- روابط قدرت که از طریق آنها این فضاها را می توان ساخت.
  - چگونگی تأثیر خود فضاها بر روابط اجتماعی.
  - ۱ - دگرگونی از درآمیختن با مردم در خیابان، تا راندن با اتومبیل در امتداد آزاد راهها
  - ۲ - نواحی اجتماعات محدود
  - ۳ - مقررات منطقه بندی برای جدا کردن کاربری های زمین
  - ۴ - تشکیل «نواحی اشتراکی» - دهکده ای پر نشاط یا یک

#### سیسیل کوچک.

می توانیم مدتی به آشکار سازی و تجزیه و تحلیل باز هم تنشها یا پارادوکسهای حیات شهری ادامه دهیم. اما به جای تهیه یک فهرست بلند بالا، با تجزیه و تحلیل یک مورد، به صورت جزء به جزء و جامع، نتیجه گیری می کنیم. تمرکز روی این موضوع یک مطلب هیجان انگیز روزنامه نگاری است - «خروج از شهر ویرانها»، نوشته جوناتان گلانسی. این مقاله درباره لندن است، اما می تواند در خصوص هر شهری باشد که در دهه های اخیر دستخوش تأثیر سیاست های اقتصادی نولیبرالی بوده اند. در واقع، این رساله در درخواست اسماعیل سراج الدین برای یک زندگی شایسته که در مقاله او می خوانیم پژوهش های بسیاری دارد، اما در قالب خواستی که عمده تاً روی شهرهای جهان سوم متمرکز شد. اندیشه اقتصادی «نولیبرالی» جزء دیگری از آن مجموعه نگرشها و ایده هایی بوده است که گرد جهان را پیموده اند و از نیمه دهه ۱۹۷۰ به نوعی سلطه پذیرفته شده (به نحوی که مانند «عقل سلیم» به نظر می رسد) دست می یابد. گلانسی در اشتیاق برخاستن صدایی بر علیه این اندیشه، دقیقاً به علت تأثیرهای آن بر شهرها (که وی این آثار را تفسیر کرده)، می سوزد.

آیا به یاد می آورید که چگونه، در محله تره کولتوراس<sup>(۱)</sup> در مکزیکیوسی، همان سبک معمارانه بناهای مدرن گویای راهبرد اقتصادی خاصی (صنعتی شدن) بود که خودش، در نزد دولت مکزیکی و در واقع اکثر کسان دیگر، مظهر «مدرن» شدن به شمار می آمد؟

به نظر گلانسی، درست به همین ترتیب در لندن، تبدیل شدن به جزئی از دنیای آخرین مُد، ضد تصدی گری دولت، و آزاد گذارده شده نولیبرالی در ویژگی های کالبدی شهر منعکس می شود - در اتوبوسهای فسفری رنگ (به جای همان اتوبوسهای دو طبقه قرمزی که به آنها خو کرده ایم و برایمان خوشاینداند) - دوربینهای ویدئویی امنیتی، و زیربنای عمومی نیمه ویران و زهوار در رفته.

افزون بر اینها، گرچه گلانسی دقیقاً همین سخنها را بر زبان نرانده است، اما به دنبال تمایزی هم می گردد که مابین یک شهر قدرتمند و یک شهر موفق برقرار است. گلانسی درباره لندن دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ می نویسد، دورانی که انکار قدرت لندن در چهارچوب یک گستره کامل سلسله مراتب جهانگستر - مالی و بانکداری، فرهنگ و هنر، و در واقع، گسترش دامنه اصول اقتصادی نولیبرالیسم - دشوار می بود. نکته گلانسی دقیقاً این است که بپرسد «برای کی؟» و به آنهایی

اشاره کند که از آثار سودمند اهمیت جهانگستر لندن - «شهر جهانی» بودن آن - محروم ماندند. توجه کنید که بعضیها واقعاً محروم می‌شوند - بی‌خانمانها، کسانی که درآمدشان قطع می‌شود، آنها که شغل خود را از دست می‌دهند، آنان که برنامه‌های آموزشی قبلی‌اشان دیگر دستخوش افت کیفیت شده یا مهجور مانده است. درست مانند وضعیتی که کسلز تشریح کرد، برقرار کردن روابط و مناسبات جدید از جانب بعضی افراد می‌تواند به گسست فعال دیگران از منافع انجامد که انتظار داشته‌اند عایدشان شود. گلانسی به روشنی از این فرایندهای طرد آگاه است - در واقع، به نظر وی، راه و رسم زندگی ما در شهر هریک از ما را، در حالی که زندگی روزمره خود را طی می‌کنیم، به «انبانی از تناقضها» تبدیل می‌کند. آنچه که وی اصرار می‌ورزد در عوض اینها نیاز داریم، عبارت است از مفهوم فعالی از «خیر همگانی» و «جامعه مدنی».

گلانسی در شورانگیزترین اظهاراتش، انتخاب بین احتمالهای آرمان شهری و دُزستانی<sup>(۱)</sup> به شهر آسمانی و شهر ویرانی را برای شهر مطرح می‌کند. گرچه موافق است که هرگز به اولی نخواهیم رسید (توهومات صوری ایستا هرگز نمی‌توانند از پس اداره شهری برآیند که یک انبوهی گشوده پویا و دینامیک است)؛ به گفته وی، دست کم باید به سوی آن نشانه روی کنیم اما از دهشتهای شهر ویرانی اجتناب ورزیم. استدلال گلانسی، در چارچوب این دو گزینه کلی، در اطراف یک تنش خاص متمرکز می‌شود، تنش مابین نظم و بی‌نظمی. به طور کلی، استدلال گلانسی عبارت است از برهانی برای نظم در مقابل بی‌نظمی، منظور وی از بی‌نظمی عمدتاً فراورده حذف نظارت دولت و خصوصی‌سازی در گستره وسیع است که از دهه ۱۹۸۰ اتفاق افتاده است. منظور وی از «نظم» عبارت است از این که گرایش به تعاون و همیاری، به همکاری و تعاون خدمات بخش عمومی و تضمین کیفیت، مسئولیت در قبال مفهوم شهر به عنوان یک مجموعه کلی در نظر گرفته شود. وی درباره «شهر همبسته» می‌نویسد و «جامعه مدنی» را با «فضای ناسالم شهری افراد» در تباین قرار می‌دهد.

برهانهای وی در قبال بی‌نظمی تا حدودی بر شالوده آن چیزی استوار است که وی آن را اثر بی‌ارزش کردن رقابت بازار و تقسیمی هم استوار بر نابرابری فاحش آن به طور کلی تلقی می‌کند؛ هدفهایی که قبلاً هم درباره آنها بحث شد. به نظر من، وی از این موضوع قویاً دفاع می‌کند، عناصری در استدلال وی یافت می‌شود که بایستی آنها را ناشی از سلیقه شخصی دانست - مثلاً آیا آمیزه‌ای از رنگهای اتوبوس فی نفسه «بدتر» از این است که تمام اتوبوسها به رنگ قرمز باشند؟ یا همه آنها، وی حتی در اینجا تلاش می‌کند عمیقتر به مسائل - به آن

چیزی که ظاهراً در طرحهای رنگی با هم اختلاف کلی دارند - بنگرد. تنوع کنونی رنگها، در خیابانها، شاهدی است عینی بر زیباییها - و غلبه ایدئولوژی - رقابت. بنا بر نظر گلانسی، اما «نیازی نیست که اتوبوس به رنگ لباس ژاکوب باشد که ثابت کند به جهان آزاد تعلق دارد». یک اتوبوس برآستی «آزاد» باید جزئی از یک مجموعه مطلوب، در همه جا و در دسترس همگان باشد، با رانندگانی که خوب آموزش دیده باشند و دستمزد مناسبی دریافت دارند، و از آنچه که در حال حاضر هست، بهتر نگه‌داری شوند.

در زمینه جهانی شدن - گسترش روزافزون روابط اقتصادی، فرهنگی، و مالی به اقصی نقاط جهان - این بحث به میان آمده است که زندگی ما به نحو فزاینده‌ای نه «در فضایی از فضاها»، بلکه در «فضایی از جریانهها» می‌گذرد. چنین استدلال می‌شود که مرزهای ملی پیش از تهاجم بی‌امان شرکتهای چند ملیتی دارند فرو می‌ریزند، و «فرهنگهای محلی» به نحو فزاینده‌ای دستخوش یورش سبکهای زندگی و نوآوریهای اند که از جاهای دیگر به چهار دیوارش سرازیر شده‌اند. اتفاقی که دارند می‌افتند بی‌گمان بر همین سیاق‌اند.

تا اینجا، ممکن است دیدگاههای گلانسی را تعقیب کرده و با او هم رأی بوده‌اید، و یا ممکن هم هست به طور قطع با نظرهایش ناموافق باشید. اما، کماکان به حرفهایش گوش فرا دهید و اجازه دهید استدلالهای وی را کمی بیشتر واریسی کنیم.

اولاً: آیا با تعریفهای او از «نظم» و «بی‌نظمی» موافق بودید؟ از یک جهت من با او هم رأی بودم. می‌دانستم که منظورش چیست اما باید قیدی را هم بیفزایم. می‌توانید، مانند مورد تمام تنشهای موجود در شهر، برسید: «چه کسی دستخوش تنش است؟». پس، در اینجا ناگزیریم پرسیم «نظم برای چه کسی؟». آدمی میل دارد چیزها را آن طور «منظم» تلقی کند که یا خودش آن را تحت کنترل در می‌آورد، یا می‌تواند آن را درک کند یا بتواند به آسانی در مورد آن به توافق برسد. (بازار بمبئی برای آدمهای ناوارد و ناآشنا آشوب کاملی به نظر می‌رسد، اما - در نزد کسانی که آنجا را می‌شناسند - ضرباهنگها، قالبها و عرف و قاعده‌های خاص خود را دارد.



نقطهٔ مقابل و تضاد رابطه برقرار می‌شود. توکیو «هیجان‌انگیز» اما از لحاظ کالبدی آشوبناک است - بی‌نظمی هیجان‌انگیز است. وی خطر را بیشتر از این باز می‌شناسد که بتواند ناشی از رضایت خاطر «نظم - انعطاف‌ناپذیری» (نوع او) باشند، وی آنها را از دشواریهای بالقوهٔ دیوانسالاری می‌داند. اکنون مطالب قبلی را بازخوانی می‌کنیم:

«البته، بی‌نظمی می‌تواند تنوع پدید آورد...» این مطلبی است که کلاً ابهام در خود می‌گنجاند. او زندگی فروشگاه بزرگ به اضافه مالکیت اتومبیل «منفعل» و «تحلیل برندهٔ فضا» را به استهزا می‌گیرد (دقیقاً مانند سینت) و نسبت به «سرزندگی به هم ریخته و کثیف بازارهای خیابانی» (با تفاوت‌های جزئی با ژان ژاکوب) هشدار می‌دهد. مورد اخیر با بی‌نظمی برابر دانسته می‌شود و با این وجود به خاطر «تنوع»، «هیجان» و «زیبایی تصادفی» اش دوست داشته می‌شود. در اینجا،

شاید شرکت‌هایی که از خصوصی‌سازی و کاهش نظارت دولتی بر امور اقتصادی، سود زیادی بدست آورده‌اند مارپیچ رو به پایین آزاد برای همه و همهٔ گلانسی را - به عنوان «یک سیستم» که خیلی خوب آن را می‌شناسند - «نظم بازار» تلقی می‌کنند. به همین ترتیب، باید پرسیم - و همین کار را هم می‌کنیم - که «نظم» در «شهر همبسته» مظهر چه کسی است که گلانسی آن را برایش آرزو می‌کند؟

ثانیاً، در این صورت و مستقیماً به دلایل بالا، ممکن است انتخاب مابین نظم و بی‌نظمی ساده نباشد. پرسش «نظم برای چه کسی؟» هم اکنون از این احتمال و امکان ناشی می‌شود، اما باید به چیزی دیگر هم توجه کرد. گلانسی خودش اذعان می‌کند که به این سادگیها هم نمی‌شود ادعا کرد که نظم معادل خوب و بی‌نظمی معادل بد است. این دو معنا غالباً با هم اشتباه می‌شوند، مبهم‌تر می‌شوند، یا مابین آنها به صورت

بی‌نظمی مایه سرگرمی و سرخوشی است. پس، ناهمخوانی و تضادها برهم انباشته شده‌اند، زیرا مانند کاری که در بالا کردیم، باید در هر صورت معادله ساده‌ای را نیز که مابین بازار خیابانی و «بی‌نظمی» برقرار است مورد تردید قرار دهیم.

و بسا همه اینها، ممکن است تدوین و فرمول‌بندی موضوعات دشوار و پیچیده باشد، اما گلاسنی به چیزی واقعی اشاره می‌کند. وی به تعدادی از پیچیدگی اذعان می‌کند، برنامه درازمدتی که وی دلش می‌خواهد «برنامه‌ای بسیار خوشایند» باشد. کدام به پرسش سرنوشت‌ساز ختم می‌شود. با فرض این که هر مشکلی از نظم عبارت است از «نظم متعلق به یک کسی»، آیا واقعاً هر مفهومی از «خیر همگانی»، «شهر همبسته» می‌تواند از آن همه کس باشد؟ آیا، مطابق نظر گلاسنی، برای این که «هر شهروندی نادیده گرفته می‌شود»؟ شاید همواره منافع متضادی در کار باشند؟ به بیان دیگر، ما همچنین باید پرسیم: «خیر همگانی» را چه کسی تعریف کرده؟ پاسخ گلاسنی دقیقاً در پس آن فرایند تعریف نهفته است - شاید موارد مورد نیاز عبارت‌اند از فرایندهای دموکراتیک فعال برای تعریف کردن خیر همگانی، بازشناسی تضادهای فراسوی آن، و فراهم آوردن امکان تغییر آن در بستر زمان.

به طوری که قبلاً هم اشاره کرده‌ایم: شهرها انبوهی‌های گشوده‌اند... و «آنچه که ضروری است عبارت است از راهی برای نزدیکی به این انعطاف‌پذیری، گشودگی و چگالی بر هم کنش: تأملی درباره فرایند. چنین شهرهایی چالشهای دموکراسی‌اند.» در نزد گلاسنی سؤال این است: «آیا می‌توانیم این بصیرت شهری نظم یافته در بستر دموکراتیک اما پرشور و متنوع را به وجود آوریم؟» و، هماهنگ با روح سخن سراج‌الدین («سؤال این است که آیا از این اراده‌بالقوه برخورداریم که اقدام کنیم به...»)، «اگر بخواهیم، می‌توانیم.»

#### ۴ - و سرانجام

یکی از قویترین درونمایه‌های این گفتار از این قرار بوده است که شهرها فصل مشترک چند روایت‌اند: حکایت‌هایی که در شیکاگو گرد آمدند، درهم آمیختگی ضرباهنگها در سائوپائولو، درهم تنیدگی از راه دور مادرید و تنوختیلان. براین نکته نیز تأکید ورزیدیم که هریک از شهرها ماجراهای جداگانه‌ای برای نقل کردن دارند؛ آنها مسیرهای خاص خودشان را پیموده‌اند. یکی از مهمترین امتیازهای «فضای اندیشیدن» این است که به این اعتبار قادر خواهیم شد این روایت‌های مختلف را به صورت همزیستی واقعی و صادقانه تلفی کنیم.

این، نکته‌ای مهم، و از جمله اجزای ضروری مسیر ما برای

رسیدن به شهرهایی از این‌گونه است. لحظه‌ای به یکی از طریقه‌های شناختن شهرهایی که برشمردیم، و آنها را نقد کردیم، حکایت پیشرفت خطی از آتن تا لس‌آنجلس، دقت نظر کنید (می‌توانید قید و شرط‌هایی را که گذاشتیم به یاد بیاورید؟)

یکی از مسائل آشکار در آن رهیافت این است که این حکایتها خیلی «غربی»‌اند. می‌پرسیم که شهرهایی دیگر چون کلکته و سمرقند با کجا جور می‌آید و تطبیق می‌کند. در حال حاضر، یکی از طریقه‌هایی که در قالب آن چنین شهرهایی، غالباً و با توجه به گذشته، با چنین نگاهی خطی نسبت به توسعه شهری منطبق می‌شود عبارت است از قرار دادن آنها در جایی در امتداد خط پیشرفت. «با این همه» این شهرها لس‌آنجلس «نیستند». باید بگوییم که ضرورتاً انتظار نداریم که این شهرها چنان باشند، ممکن است وجه تمایز خاص خودشان و داستانهای خاص خودشان را داشته باشند.

دو دلیل در دست داریم که در پایان این مقال، بار دیگر بر آن تأکید می‌ورزیم. اولاً، قرار دادن شهرها بر روی خط توسعه منحصر به فردی مانند آن، که تفاوت‌های اصیل فضایی را به رده‌بندی مکانی صرف کاهش می‌دهد. در این ارتباط، (البته در چارچوب آنان که خط پیشرفت را در همان ابتدا ترسیم کردند) کلکته «عقب مانده صرف» محسوب می‌شود و نه متفاوت از شهرهای دیگر. در مقابل، آنچه که «فضایی اندیشیدن» قادر به انجام دادنش است عبارت خواهد بود از بازشناسی مقارن تمایز و تفاوت.

با کمک فرایند ساده «جبران کردن» نه می‌شود مسائل کلکته را حل کرد، و نه فرصتهای آن را غنیمت شمرد. تمایز و تفاوت مابین، و همچنین در درون (مسائلی را به یاد آورید که از لحاظ ساختاری نامرتبط‌اند) شهر هم اکنون کماکان دارد ایجاد می‌شود. و نکته دوم همین است. به بیان دیگر، نباید تمایزهای فضایی را بدون دغدغه خاطر انکار کنیم. با این فرض (یعنی، آنها را به نقطه‌ای واقع بر یک خط پیشرفت تاریخی کاهش دهیم) راهی که از گام نهادن در آن اجتناب می‌ورزیم با برخی از مهمترین مسائل اجتماعی هزاره نو رو درروست.

#### منابع:

Doreen Massy, on the city, city worlds, Routledge, 1999.